

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به مسئله کیفیت جعل در احکام وضعی بود و متعرض کلمات شدید که دیگه حالا قاعدتا هم متعرض کلمات مرحوم محقق اصفهانی نمی شدیم لکن در این مرحله وارد کلام ایشان شدیم، یک مقداری همه کلام ایشان را بقیه اش هم نمی خوانیم، ایشان بعد فرمودند که مجعولات شارع بر سه نحو است: موضوعات مستنبطه که گاهی هم به آن ها موضوعات یا ماهیات مخترعه یا ماهیات مجعوله می گویند. بعد ایشان قبول نمی کنند که این ها باشد، دیروز یک مقدار مختصر عبارت مرحوم آقای خوئی را خواندیم چون قبل از تعطیلات عبارت ایشان را خوانده بودیم دیگه گفتیم وارد آن بحث نشویم، البته این به این معنا نیست که آن چه که مرحوم آقای خوئی فرمودند بعینه کلام مرحوم محقق اصفهانی است، بالاخره ایشان شاگرد ایشان بودند، آن وقت روی مبانی ایشان در انشاء که ابراز اعتبار نفسانی می دانند تقریب فرمودند، دیگه بخواهیم وارد این بحث ها بشویم طول می کشد.

بعد این قسم اول که ایشان قبول نکردند : و منها الاحکام التکلیفیه که فإن المعروف کونها مجعولة بالجعل الشرعی، احکام تکلیفی را، بعد ایشان می فرمایند:

توضیحه: أن حقيقة الجعل هو الإيجاد

حقیقت جعل به معنای ایجاد است، البته این معنای فلسفیش است

فقد يكون منه تعالی بما هو جاعل هویات الممكنات

عرض کردم ایشان سعی می کند از راه مباحث خاص خودشان وارد بشوند و این ها خیلی عجیب است، رسیدنش به نتایج اصولی خیلی مشکل است

فیتمحض فی التکوین

همین که می گویند جعل تالیفی بسیط، این تکوینی است

و قد يكون منه تعالى بما هو شارع الشرائع و الأحكام لانبعاثه منه بما هو، ناظر إلى مصالح العباد، و دفع ما فيه الفساد، بالإضافة إلى

طائفة من الأفعال

با نظر به این که فعل انسان مصلحت دارد یا مفسده دارد

لا بالإضافة إلى نظام الكل، فيكون جعلاً تشريعياً.

این هم اصطلاح جعل تشریعی است. عرض کردیم این مباحث را متأسفانه ایشان مطرح فرمودند این ها واقعیت یعنی در بحث اصول

جایگاهی ندارد، بحث احکام تکلیفی اختصاص به حضرت حق سبحانه و تعالی ندارد، بحث امور اعتباری عام است، شامل قوانین

بشری هم می شود، این هم که می گوید شارع الشرائع درست است اما بحثی که ما در اصول از حکم تکلیفی می کنیم اصلاً عام

است، اصلاً خصوصیت شارع را در نظر نمی گیریم و کراراً عرض کردیم که این مباحث خودش یک مباحث قانونی هستند، حالا

کیفیت وصول به آن ها و کیفیت تنزیل آن ها چطور است آن بحث دیگری است و لذا ما همیشه عرض کردیم که بحث هایی که ما

این جا راجع به حکم می کنیم این بحث ها به طور طبیعی بحث های عقلانی است حالا در هر مجتمع عقلانی و در هر زیربنای فکری

اما این بحث را هم نسبت به شارع داریم یعنی نسبت به شریعت مقدسه داریم، اگر شریعت مقدسه جایی بر خلاف متعارف بود آن جا

را بیان می کنیم و إلا اصل اولی این است که شارع مقدس به همان نحو متعارفی که پیش عقلا هست جعل شده باشد پس این که

ایشان فرمودند جعل تشریعی به این معنا این معنایی که ایشان فرمودند.

بعد ایشان فکل جعل تشریعی - بهذه الملاحظة - جعل تکوینی بالنظر إلى ذاته، و لا عكس، إذ لا حقيقة للجعل، إلّا الإيجاد المشارق

للتكوين

عرض کردیم جعل در اعتبارات قانونی ایجاد هست اما در یک ظرف خاص خودش نه در واقع، اصلاً معنای جعل یا اعتبار در امور

قانونی حقیقتاً دادن یک صفت خلاف واقع بهش است یعنی کاری که واقع نیست را می خواهد واقع بکند، اصلاً این تا آن جا جعل

تشریعی به اصطلاح. مثلاً فرض کن وقتی می گوید آب بیاور یعنی من آب آوردن را در ذمه تو قرار می دهم، این ربطی به جعل تکوینی، اصلاً آن تکویناً در ذمه او نبوده و کل امور اعتباری این طور هست حتی آن اعتبارات شخصی، می گوید این کتاب را فروختم به هزار تومان، خب این یک نحوه جعل است دیگه، فرض کن قیمت کتاب ۱۲۵۰۰ تومان است اما قرارداد می بندند هزار تومان یا قیمتش دو هزار تومان است قرارداد می بندند هزار تومان، یا مثلاً می گوید الله علی به این که من مثلاً نماز شب بخوانم، خب این نبوده، این خودش جعل می کند، مراد ما از جعل تشریعی عبارت از این نحو اعتبار است، عبارت از این تصرف است که یک شیئی را که غیر واقعی است این را فرض می کند، بعد خیلی خب حالا ایشان

إذا عرفت ذلك فاعلم: أن الشخص إذا اشتاق إلى فعل من أفعال نفسه

ایشان می خواهند فرق بین اراده تکوینی و تشریعی بگذارند

و بلغ شوقه حد النصاب

حالا این خودش یک بحثی است که اراده کدام یکی است، کدام مرحله است، چون خب می دانید مرحله تصور هست، مرحله تصور فائده است، مسئله مرحله تصدیق هست، مسئله جزم به تصدیق هست که مثلاً تصور آب می کند، تصور این که آب رافع تشنگیش است، تصور این که الان آب امکان دارد یا آب مثلاً الان بگیرد، این تصورات یا تصدیقات قبلاً در نفس پیدا می شود، بعد از این که پیدا شد می رسد به حدی که می خواهد انجام بدهد، گفتند این اراده است، اراده مرحله اخیره، حالا می گویم این ها بحث هایی است که یک مقدارش هم زیربنا است، مثل بحث جبر و اختیار که ربطی به مانحن فیه ندارد

و بلغ شوقه حد النصاب

ما در این جور مسائل به همان صدق عرفی، حالا این تحلیل گذاش

تحرك عضلاته نحو المشتاق إليه

آن حالتی که پیدا می شود آن مناسب با همان عضلات انسان است، اجزای بدن را به همان به حرکت در می آورد

فیوجد فی الخارج

که در خارج پیدا می شود، این را اصطلاحاً اراده تکوینی می گویند لذا عرض کردیم در اراده تکوینی یک مرید هست و مراد، مرید من هستم مراد را هم که صحبت بکنم، اراده می کنم که صحبت بکنم

و إذا اشتاق إلى فعل الغير

اما اگر به فعل غیر بخواهد

فلا يكون شوقه - و إن بلغ حد الكمال - علة لحركة العضلات الغير نحو المشتاق إليه

آن غیر به خاطر اراده من حرکت نمی کند

لأن فعل الغير تحت اختياره

چون آن فاعل آزاد است می تواند انجام بدهد ندهد

لا تحت اختيار المشتاق لفعله. فلا بدّ له من جعل

این شرح اراده تشریعی است

فلا بدّ له من جعل ما يوجب انقذاح الشوق المحرك

ایجاد بکند شوق را، عرض کردم، این را چند دفعه اخیراً توضیح دادم حالا ایشان اصطلاحات خاص خودشان که در باب جعل و انشاء

آن چه که ما انجام می دهیم حقیقتاً خود ایجاد فعل نیست، ایجاد داعی در شخص است، به قول ایشان انقذاح الشوق المحرك فی نفس

الغیر، ایجاد داعی

فما ينبعث من الاشتياق إلى فعل الغير هو الإنشاء بداعی جعل الداعی

هدف این است

و هو حقيقة الحكم التكليفي

پس این حقیقت حکم تکلیفی این است، این اشتیاق المجعول من الشارع، بما هو شارع.

عرض کردم این جعل چون مسئله سختی نیست از ما ها هم صادر می شود، توضیحاتش را چون چند دفعه گفتم دیگه تکرار نمی کنم

و ليس الحكم التکلیفی عين الإرادة التشريعية،

من عمدا خواندم ظاهرا ایشان می خواهند رد آقاضیا بکند، ظاهرا و العلم عند الله چون آقاضیا در باب تکلیف قائل هست که اصلا جعل

نیست، امر واقعی است، چون تکلیف را عبارت از اراده مبرزه می داند، اراده امر واقعی است، ابراز هم امر واقعی است، ایشان می

گوید حکم عین اراده تشریعی نیست

ليقال: إنها من صفات الذات

حالا این صفت عین علم به مصلحت باشد یا غیرش

فلا جعل، بل قد عرفت أنه منبعث عنها.

باز هم خدا رحمت کند ایشان را، نتوانستند توضیح کافی بدهند برای حقیقت اعتبار، مرحوم نائینی هم می گوید اعتباری است، آقاضیا

اعتباری نمی داند، حکم تکلیفی می داند اما ایشان نتوانسته درست توضیح بدهد، به هر حال با این که ایشان فرمود توضیح، رفتند

روی جعل تکوینی خواستند به جعل تشریعی بیایند توضیح جعل تشریعی را به نظر ما ندادند چون ما سابقا توضیح دادیم دیگه تکرار

نمی کنیم پس حق این است که در باب تکالیف ما جعل داریم و توضیحش گذشت

كما أن مجعولات الشارع لا تنحصر في اعتباراته، و اعتبار الملكية، کی يتوهم أن ليس في الأحكام التکلیفیه اعتبار من الشارع

این حرف آقاضیا است

بل مجعولاته الوضعیّة اعتبارات منه

حتی مجعولات وضعیه هم اعتبارات است، این قسم سوم است

و مجعولاته التکلیفیة هی الإنشاءات الخاصة الصادرة منه- بما هو شارع- و إن كان ينتزع منه عنوان البعث و الداعی- اقتضاءً و إمكاناً-

این عنوان بعث انتزاع می شود، من سابقا عرض کردم چون من می تکرار می کنم و هم خودمان هم شما خسته می شویم، عرض کردم در مباحثی که متعلق می شود به بحث اوامر و این ها، این حرف ها گفته شده مثلاً عده ای قائلند مفاد صیغه افعال نسبت طلبیه است، شنیدید در بعضی از کتاب های درسی هم الان گفته شده، ما آن جا این توضیح را دادیم که نسبت امر انتزاعی است، بعد از طلب می آید، دقت می کنید؟ یکی از اشتباهات در کارها این است، مثلاً النسبة الطبیة، صیغه افعال، نسبت بعد از طلب است نه مفاد صیغه است، من از پسر می خواهم که آب بیاورد، وقتی خواستم از این یک نسبت انتزاع می کنیم بین طالب، مطلوب، و مطلوبٌ منه و لذا عرض کردیم یک نسبت انتزاعی است که در انشاءات می آید، در تکالیف می آید، سه طرف دارد، این مال اراده تشریعی است، اراده تکوینی دو طرف دارد، مرید و مراد، شما لیوان آب را بر می دارید می خورید، اراده کردن آب خوردن را و انجام هم دهید، مرید شما هستید، مراد هم آب خوردن است اما در اراده تشریعی سه طرف دارد: مرید که شما هستید، مراد که آب آوردن باشد، مرادٌ منه پسر خودتان، این فرق بین اراده تشریعی، شما از این انتزاع نسبت می کنید، انتزاع نسبت غیر از خود مدلول صیغه است و لذا یکی از اشکالات ما به مرحوم استاد، البته دیگران هم نوشتند، مثلاً چون تا حالا چند روز است که هی می گوئیم مرحوم استاد خدا رحمتش کند آقای خوئی می فرمایند انشاء ابراز اعتبار نفسانی است، ابراز هم امر انتزاعی است، وقتی شما اعتبار کردید، وقتی گفتید آب بیاور، وقتی گفتید فروختم می گویند شما ابراز کردید، از آن انتزاع می کنند، ابراز خودش مفادش نیست، اشتباهی که پیش آمده خود ابراز، این ها دقت های لطیفی دارد در تحلیل احکام، در تحلیل قوانین، اعتبارات قانونی و اعتبارات شخصی، ابراز مفادش نیست، مفاد او ابراز نیست، ابراز بعد از آن است، ایشان می خواهد بگوید انتزاع عنوان بعث و داعی می شود، این هم روشن نیست، احتمال قوی دارد که اصلاً بعث مفاد صیغه است نه این که انتزاع می شود، نسبت بعثیه انتزاع می شود، من گفتم متأسفانه در کلمات اصحاب ما این کلمه انتزاع و این حرف ها خیلی قر و قاتی شده است چون عرض کردم در بعضی از کتبی که الان متعارف شده و می خوانند

نسبت طلبیه یا بعضی از کتاب هایی که درسی هم نباشد نوشتند نسبت طلبیه، چند دفعه عرض کردیم این تحلیل ها را دقت بکنید نسبت در مفاد صیغه نیست، در مفاد صیغه طلب است، بعد از طلب نسبت درست می شود، می گوئیم این آقا طالب بوده، این مطلوب بوده و این هم مطلوب من بوده، این نسبت بعد از طلب درست می شود، این جا هم ایشان می گوید يُنتزع منه عنوان البعث، انتزاع نیست، این خودش بعث است، این یکیش انتزاع نیست همچنان که نسبت مفادش نیز انتزاع است بعث مفادش هست، انتزاع نیست. و يُنتزع منه الباعثیه

این درست است، این باعثیه درست است، باعثیت انتزاع است، نسبت طلبیه انتزاع است، این درست است، این حرف دومیش درست است

دقت بکنید می خواهم بگویم که همان که ایشان دیروز فرمود اصطلاحات، این مشکل اصطلاحات هست، یا جابجا بکار برده می شود آن وقت مشکل درست می کند پس عنوان بعث انتزاع نمی شود، آن خودش است مگر مرادش عنوان باشد، کلمه عنوان، خود مفاد صیغه بعث است، البته این که آیا مفاد صیغه است یا ما اصلا مفاد ندارد، صیغه مفاد ندارد، بعث را با صیغه ایجاد می کنیم، این حرف مرحوم آقای نائینی است، آقای نائینی معتقد است معانی حرفیه اخطاری نیستند، معانی حرفیه ایجاد می کنند، خب خیلی هم به ایشان اعتراض شده به مرحوم نائینی، مرحوم آقای نائینی می گوید شما وقتی که می گوئید مثلا کتاب این اخطاری است، این معنا به ذهنتان خطور می کند اما وقتی می گوئید آب بیاور، آب بیاور با این کلام ایجاد طلب کرده نه این که این کلام دلالت بر طلب می کند، خوب دقت بکنید! نه این که این کلام دلالت بر طلب بکند، اخطار این معنا به ذهنتان نمی آید و ما این معنای مرحوم نائینی را توضیح دادیم بیش از آن مقداری که در کلمات خود ایشان آمده، توضیح کافی عرض کردیم، البته چندی پیش با یکی از منسوبین ایشان، آن هم گفتم این مطالب مرحوم آقای نائینی به احتمالی که من می دهم، ظواهر عبارت ایشان و مقررین ایشان نیست، احتمالی که من می دهم از مرحوم نجم الاثمه رضی گرفته باشند، مرحوم نجم الاثمه که بسیار مرد بزرگوار و جلیل القدری است این در شرح کافیه معنای حرفیه را ایجاد می داند، یوجد المعنی فی غیره، این را توضیح می دهد، ایجاد می داند، البته عرض کردم و من هم کرارا در مباحث

خودم عرض کردم این یک توضیحی است که من عرض کردم، از کلمات نائینی، شاید هم مرحوم نائینی اصلاً آن کتاب را ندیده، کتاب شرح کافیه مرحوم نجم الائمه را ندیده باشد، علی ای حال در معنای حرفی مفصل آن جا کلام مرحوم نجم الائمه را متعرض شدیم و عرض کردیم احتمالاً منشأ تأثر صاحب فصول که معنای حرفی را آلی می داند، ایشان آلی می داند، از فصول هم در کفایه آمده، ما در کتاب های اصولی دیگه نداریم، آلی، آلی استقلالاً ابتدائاً در فصول آمده بعد هم در کفایه، چند بار هم عرض کردم بعضی از شراح کفایه مثل مرحوم رشتی قدس الله نفسه ایشان گفته معنای آلی دو تا احتمال است یعنی در خود معنای آلی که برای معنای حرفی آوردند خودشان اختلاف کردند، به هر حال چون معنای هیئت معنای آلی است، حرفی است به این مناسبت ما یک مقداری متعرض شدیم، این ها را دیگه باز خواهیم دو مرتبه شرح و تفسیر و آیا مراد نجم الائمه چیست آن دیگه باز طول می کشد.

به هر حال این هم راجع به کلام ایشان، این مطلب که ما بیایم جعل را، اولاً خصوص شارع در نظر بگیریم و چون شارع مقدس حضرت حق سبحانه و تعالی خالق اشیاء است از راه جعل تکوینی و این حرف ها، این از اصول خارج می کند و در عالم دیگری می رود. حالا چون بعد هم یک اشاره ای می کنم دو مرتبه متعرض

و منها- الأحكام الوضعية المبحوث عنها هنا، و هي أقسام ثلاثة

این اقسام ثلاثة به حسب تقسیم صاحب کفایه البته

نتعرض لكل منها فی ذیل عبارة شيخنا العلامة-

مراد کفایه

خیلی خب، این یک مقدار راجع به این، یک مقدار هم مطلب بعدی ایشان بود که سابقاً خواندیم، دیگه بخوانیم طول می کشد، آخر مطلب ایشان، ایشان همان توضیحی را که ایشان داده است ایشان می گوید

و اما الشرطية فحيث أنها انتزاعية

این خودش محل کلام است که آیا شرطیت انتزاعی است چون مرحوم محقق اصفهانی انتزاعی را عرضی گرفت و تصریح کرد که انتزاعی در مقابل تبعی است، ما ان شا الله عرض خواهیم کرد این انتزاعی یعنی عرضی نیست، تبعی است نه انتزاعی، خود ایشان هم اشکال کرد که در کلمات این ها انتزاعی به معنای تبعی آمده، اگر یادتان باشد من این را دو بار تاکید کردم. خب اگر بنا بشود که شرطیت جز مجعولات باشد خب نمی شود انتزاعی باشد، انتزاعی به معنای عرضی

فحيث إنها انتزاعية

البته غالبا در این چاپی که دست من هست که خیلی هم زحمت کشیده، یکی از دوستان ما بود خدا رحمتش کند، مرد با فضلی بود، تحقیق این کتاب را به عهده گرفته انصافا خیلی زحمت کشیده، نکات لطیفی را در تحقیق این چاپ به کار برده، و لکن بعد از حیث همیشه این مواردی را که من دیدم آنها دارد، أنه و آنها، در تمام این موارد إنه است، حیث به جمله اضافه می شود، و حیث إنها انتزاعية، این دیگه من خیلی ملانقطی نشوم، غرض در این کتاب زیاد آمده که گفت حیثیت، از این حیثیت ها زیاد دارد و بعدش هم متاسفانه به فتح همزه نوشته که این ها همه به کسر همزه است، این هم یکمی نکته ادبی است

فحيث إنها انتزاعية، روشن شد؟ این انتزاعی بودن با، من هی به شما گفتم آقای سیدنا الجلیل هم فرمودند که نه، ببینید آقا خود ایشان خلاف اصطلاح بکار برده، چون اگر انتزاعی باشد عرضی است، عرضی جعل ندارد، اما ایشان در صفحه قبل قبول کرد که مجعولات هم جعل دارند، بعدش هم قبول می کند که جعل دارد لکن جعلش تبعی است، جعل تبعی غیر از جعل عرضی است، دقت فرمودید؟ این هم مال توضیح کلمات سابق ما که هی گفتیم خواهد آمد.

إذ الموجود في الخارج ذات شرط، درست است و ذات المشروط

مثلا دلوک شمس و نماز مثلا

كما في سائر موارد العلة و المعلول

ما این را خواندیم

فهی فی حد ذاتها غیر قابلۀ للجعل الاستقلالی سواء کان الجعل تکوینیا أو تشرعیا

نه این انتزاعی را مثل این که ایشان عرضی گرفته به همین معنا، نه این درست نیست.

فیتمحض الکلام فی جعلها علی حسب وجودها الانتزاعی

نه خواهد آمد علی وجودها التبعی

فنقول الشرط إما مصححٌ لفاعلية الفاعل أو متممٌ لقابلية القابل

عرض کردیم این اصطلاح، اصطلاح فلسفی است، این خلاف اصطلاح اصولی است. تا حالا کتاب هایی که ما خواندیم دو سه کتاب این ها اصطلاح اصولی را بکار بردند، در اصطلاح اصولی الشرط ما یلزم من عدمه عدم المشروط و لا یلزم من وجوده وجود المشروط، اصطلاح اصولی این است و این اصطلاح، اصطلاح فلسفی است، اصطلاح فقهی هم داریم، اصطلاح فقهی شرط التزام فی التزام، من چون این ها را یک روز شرح دادم به عنوان جمله معترضه بین پراتنز دیگه باز تکرار نمی کنیم، متأسفانه این خلط ها پیش آمده این جابجایی اصطلاحات خلط های خودش را دارد. خود من نظرم این است که اگر دقیق تر بخواهیم بگوییم شرط را به همان معنای لغوی بگیریم، شرط یعنی ربط، شرط یعنی ربط دیگه، حالا اصطلاح و ... بگوییم ربط، حالا انحاء ربط در وجودات حقیقی، در وجودات اعتباری، در انشاءات، حقیقتش در التزامات، در عقود، حقیقتش فرق می کند، حقیقتش ربط است مثلاً اقم الصلوة لدلوك الشمس وجوب صلوة را ربط داده به دلوك آن ربط است، گفت آقایان گفتند به این که به قول ایشان مصحح فاعلیت فاعل، اگر می خواهد آتش بسوزاند باید رطوبت نباشد، نزدیک هم باشد، محاذیش باشد یا نزدیکش باشد و رطوبت هم نباشد، خیلی خب این را می گوئیم ربط دارد، تاثیر آتش در حرارت در احراق ربط دارد به نبودن رطوبت و به نزدیک بودن، این ربطش معنای عامی است دیگه، خیلی دعوایی درست نمی کند، التزام فی التزام هم ربط است، در معنای فقهیه هم ربط است، در معنای اصولی هم ربط است، در معنای فلسفی هم، در هر معنایی که شما نگاه بکنید شرط ربط است، عرض کردم ما در روایات از این ها بالاتر اصلاً شرط به معنای حکم آمده، این هم خیلی عجیب است، مثلاً نماز واجب است این هم گاهی بهش شرط گفته شده، این دیگه از همه معانی عجیب تر این

.....

است که شرط گفته شده به خود حکم، خود حکم را شارع شرط گفته، همان روایت بریره دارد که کنیزی بود آزاد کردند، آخه رسمشان این بود که اگر کنیز یا عبد آزاد می کردند آن میراثش را برای معتق قرار می دادند، اگر وارثی نداشت، چون خیلی وقت ها این ها وارث نداشتند، از آفریقا یا جای دور آورده بودند، هیچ احدی نداشت، آن وقت می گفتند تو را آزاد می کنیم آن وقت از نظر شرعی اگر می مرد اموالش به معتق می رسید، این ها آمدند گفتند ما آزادش می کنیم می خواهیم اموالش به یکی دیگه برسد، آن وارث بشود، عائشه به پیغمبر عرض کرد مطلب این طور است، حضرت فرمود شرط الله قبل شرط، این حکم که باید میراث به معتق برسد تعبیر شرط ازش شده، این حکم است که آمده، این خودش حکم است لکن چرا؟ چون بنا گذاشتند که میراث معتق، میراث این معلق بشود بر عتق، مربوط به عتق بشود، شد ربط، اگر شما آمدید گفتید من آزادش می کنم میراثش مال این، شما به کس دیگه چسبانیدش، حضرت فرمود شرط الله قبل شرطکم، شما نمی توانید به کس دیگه ربطش بدهید، خدا ربطش داده به عتق، دقت کردید؟ از خود حکم تعبیر به شرط شده است، شرط الله قبل شرطکم، پس شرط را یک معنای عام بگیرید به معنای ربط، هم در معقول معنا دارد هم در اصول معنا دارد، هم در فقه معنا دارد، هم در روایت معنا دارد، معنایش یکی است، دیگه این طور اصطلاح را آوردن، بعد ایشان وارد این بحث شدند که این شرطیت.

من عرض کردم بررسی اعتبارات شرعی با این دیدگاه یعنی با دیدگاه شرط به معنای معقولی خودش این اصلا کلا فقه را عوض می کند، نمی خواهیم بگوییم تاثیر ندارد، اول خب شما می دانید که اشاعره برای این که در این دام مبتلا نشوند کلا منکر شدند، اصلا زیر بار حسن و قبح عقلی و علیت و معلولیت چون آن ها قائل به علیت هم نیستند دیگه، صدفه و جری عادت می دانند، اصلا زیربار تمام این ها را زدند و عرض کردیم کرارا و مرارا ما، خوب دقت بکنید، ما در تفسیر اصولی یک نحوه تفسیری را باید ارائه بدهیم که با تمام مسالک بسازد، مثلا ما گفتیم به جای این که بگوییم ملاکات، به جای این که بگوییم علت جعل، به جای این که بگوییم این ها یک مصالح و مفاسد دارد گفتیم بگوییم مبادی جعل، ما چرا کلمه مبادی جعل گذاشتیم؟ چون مبادی جعل با همه مسالک می آید، با مسلک اشاعره هم می آید، ما چون در اصول در مبادی جعل بحث می کنیم، حالا مبادی جعل امور واقعی است، مصالح واقعی است،

مفاسد واقعی است، آن ها مبنا هایش عوض می شود، هنر اصلی، خوب دقت بکنید! هنر اصلی در اصول دادن مباحث طبق ضوابط اصولی است نه طبق ضوابط فلسفی، اصلاً اگر ما رفتیم در آن عالم و شرط و علت و معلول و متمم این اصلاً کل فقه را عوض می کند، اصلاً کل فقه را عوض می کند و مشکل اساسی این نیست که عوض بشود، ما راه های درست هم نداریم غیر از همین راه علم و پیشرفت علم، این چنین فائده دارد و آن چنین، این را هم خب می دانید خیلی جاها جواب نمی دهد، این تضاد بین علم و دین از همان قرن دوم مطرح شده از وقتی که فلسفه و علوم یونانی به دنیای اسلام آمد خب از همان وقت مطرح شد، مثال های بسیط دارد مثلاً خیال نکنید حالا مثلاً بگوییم این روایت، إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً، مجموعه ماه ها دوازده ماه است، هیچ منجمی در علم نجوم قبول نمی کند که ماه قمری مجموعه داشته باشد، هر ماهی با ماه دیگه است، مثلاً اگر پانزده ماه فرض کنید جزر و مد می شود به ماه دیگه هم پانزدهم، تمام ماه های قمری هیچ ارتباطی با هم ندارند و لذا یک اصطلاحی پیششان معروف است که در قمری سال مجازی و اعتباری است، شما ممکن است سال قمری را ده ماه قرار بدهید، ممکن است پانزده ماه قرار بدهید. این مردک دیوانه بود علی محمد باب سال را کرد نوزده ماه و هر ماهی هم نوزده روز، بعد هم شد ۳۶۱ روز، پنج روزش کم آمد، گفت این ها جزء سال نیست، این احمق خیال کرده سال شمسی قابل اعتبار است، سال قمری قابل اعتبار است، در سال شمسی به عکسش سالش حقیقی است ماهش قابل اعتبار است، لذا الان شما می بینید ما هم سال شمسی را، اروپایی ها هم دارند فرق نمی کند، ما بعضی ماه ها، اولاً غالباً ماه های ما به اصطلاح اول ماه آن ها با دهم ماه ماست، امروز پانزده شهریور هستیم ششم سپتامبر است، آن ها از دهم شروع می کنند، بعد بعضی ماه هایشان ۲۹ روزه است، همین وسط هایش، بعضی هایش ۳۰ روز است، بعضی هایش ۳۱ روز، این ها اعتباری است یعنی شما در نجوم یقیناً داشته باشید هیچ منجمی نگفته که دوازده ماه حقیقی است، سال قمری حقیقی است در صورتی که ظاهر آیه مبارکه نه این که حقیقی است، فوق حقیقی است، بر می گردد به آن لایه های اصلی وجود، إن عدة الشهور عند الله، خب این ظاهرش که تضاد بین علم و دین است یعنی علم این را قبول نمی کند، به هیچ وجه قبول نمی کند و من معتقدم این هم که خداوند فرمود عند الله سرّش همین است، خدا می خواهد بگوید بله راست است من قبول دارم، هیچ عالمی این را قبول نمی کند، هیچ منجمی

این را قبول نمی کند لذا هم گفت عند الله، این فقط وحی است، غیر از وحی شما راهی ندارید، این فقط وحی است که می گوید، نگفت سال، این خیلی عجیب است، سال هم نگفت، إن عدة الشهور، ماه های قمری را نگاه نکنید ماه به ماه حساب نکنید، ماه های قمری دسته دسته است، هر دوازده تاش یک دسته است، آن وقت هم چی؟ این از روز اول خلقت آسمان و زمین، يوم خلق السماوات و الارض، هیچ علمی این را قبول نمی کند، این را خیال نکنید حالا روایت و این ها، اگر بخواهیم موارد روایت را بگوییم إلى ما شا الله، این تناقضاتی که اول درست می کردند و صحبت هایی که درست می کردند و یک نوع حرکت که اسمش را حالا حرکت بگذاریم، یک نوع تلاش هایی که برای الحاد درست می کردند برای همین بود که می گفتند این جور در نمی آید. از آن ور هم خب می دانید عده ای تند از آن ور افتادند مثل اشاعره که منکر علیت و معلولیت شدند، همه چیز را زیر پا زدند، منکر وجدان اخلاقی شدند، آن ها منکر وجدان اخلاقی اند، حسن و قبح عقلی، همه را منکر شدند، یکی از این ور رفت اما به هر حال آن چه که قدر مسلم است ما توانستیم، آن بحث ها به کلام رفت اما در اصول می توانیم یک تنظیم اباحت اصولی بکنیم بدون تاثر به آن مباحث، صحبت من این است، خود اصول را برایش مباحث خاص خودش قرار بدهیم.

پس اگر از این راهی که ایشان پیش آمدند علیت را، بله خب، فرض کنید دلوک شمس نه فقط در تکلیف، در مکلف به هم همین طور است، در مامور به هم همین طور است، حتما طهارت یک تاثیری در قانون علیت نگاه بکنید، نماز بی طهارت غیر از نماز با طهارت است، قطعاً یک نکته ای دارد، نمی شود بگوییم بدون نکته، فقط بحث سر این است که اگر شما روی علت و معلول وارد شدید آن وقت کل فقه را باید روی علت و معلول جلو بروید، این کارش مشکل است، نه از روایات این در می آید و نه از ادله این در می آید، نه عقل بشری این قدرت را دارد، همین الان برای شما مثال زد، عقل بشری این قدرت را ندارد که بگوید دوازده ماه، می گوید نمی شود دوازده ماه، عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا، البته من یک توضیحی هم بدهم حالا غیر از این آیه مبارکه، گفتیم با مجموعه آیات هم در می آید که علت این که دوازده ماه یک دسته دسته است مثل یک قلب، یک جامعی دارد این دوازده ماه که همان ليلة القدر است، این دوازده ماه، علت این که هر دوازده ماه یک ليلة القدر دارد، یک توضیح مفصلی دارد، خب تمام این ها به

وحی در می آید، یعنی اگر وحی نبود ما ها یعنی اصلا یوم خلق السماوات و الارض، خب طبعا حتما این شبهه هم برایتان پیش می آید که اگر قبل از آسمان و زمین نه خورشید بود و نه ماه بود اصلا سال یعنی چی؟ عدة الشهور عند الله سال معنا ندارد، وقتی ماه نیست، خورشید نیست سال یعنی چی اصلا؟ و لذا دقت بکنید فی کتاب الله، یعنی درست است ماه و خورشید، یک نظام بود، کتاب الله نظام است، در آن نظام تکوینی این قبل از مثل این که شما یک اداره ای را تشکیل می دهید، یک نظام اداری را قرار می دهید بعد یک ساختمان درست می کنید و در آن جا پیاده می کنید. قبل از این که اصلا درست بشود در یک نظام اداری خداوند نظامی را که برای اجرای عالم گذاشته بود ماه را این جوری قرار داد إن عدة الشهور اثنا عشر شهرا، خب چیز عجیبی است، غیر از وحی هم هیچ راهی ندارد، خودتان را هم خسته نکنید، هیچ کامپیوتری، و اعجب از این که آن کتاب سنت، پیغمبر در سال دهم هجرت که به مکه تشریف بردند که اصولا حجة الوداع می گویند، این حجة الوداع نیست، حجة الاول هم هست، اولین حج حضرت بعد از هجرت همین است، اصولا بعد از هجرت در این ده سال حج نرفتند، هم حج اول است و هم حج آخر است، آخرین حج ایشان است ایشان وقتی سوار شتر در روز عید آن خطبه را فرمودند، فرمودند ألا إن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات، این خطبه خیلی عجیب است، پیغمبر اکرم در وادی منی سوار شتر همچین خطبه ای را که ألا إن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات و الارض، الان که من ایستادم این مطابق با همان روز اولی است که خداوند آسمان و زمین را خلق کرده، خب ما غیر از وحی راه دیگری برای این حرف ها نداریم، إلا لا نسی بعد الیوم، این ذی الحجة ذیحجه واقعی است، حالا چیز عجیبی هم هست، هم نظام ماه های قمری را سال قمری را تکوینی قرار دادند هم خودشان تشخیص دادند، خیلی عجیب است، این ذیحجه همان ذیحجه فی کتاب الله است، یوم خلق، حالا الان به طور متعارف می گویند از اولین شعله های وجود یعنی به اصطلاح همان بیگ بنگ به قول امروزی ها، فریاد بزرگی که بوده چهار میلیارد و پانصد میلیون سال گذشته، اصطلاحشان این است، حالا اختلافی هم پیدا کردند یعنی حضرت این چهار میلیارد سال را دیدند، چهار میلیارد و پانصد میلیون سال، و این ذیحجه همان و تصادفا هم ما الان در ذیحجه هستیم، دقت بکنید! بعد از پیغمبر هم مسلمان ها و جامعه اسلامی شهور را حسب آن که پیغمبر فرمود تنظیم کردند یعنی الان هم که من در خدمتتان نشستم این ذیحجه

.....

با ذیحجه اصلی خلقت یکی است چون ما با پیغمبر تنظیم کردیم، پیغمبر هم با وحی تنظیم فرمودند، این ابوموسی منجم در این کتاب احکام القرآن جصاص نوشته، فعلا آن جا دیدم جای دیگه ندیدم، ابوموسی معروف منجم، ابوموسی بلخی، می گوید من هشت سال نشستم محاسبه کردم دیدم که دقیقا همین طور است، هشت سال محاسبه نجومی کردم این ذیحجه ای که پیغمبر فرمودند با همان ذیحجه خلقت یکی بوده، حالا من فکر می کنم آن هم اشتباه کرده، اصلا محاسبه خلقت را کسی نمی تواند انجام بدهد، کامپیوتر های امروز هم نمی تواند انجام بدهد. به هر حال ایشان گفته من هشت سال محاسبه کردم، این جصاص رازی نقل می کند و ایشان این را از دلائل نبوت گرفته، اصلا این منحصر به فرد است، راه دیگه برای این مطلب نداریم، اگر وحی نباشد اصلا هیچ راهی برا این مطلب ما نداریم که این ذیحجه ما دقیقا همان ذیحجه ای است که یوم خلق السماوات و الارض، علی ای حال کیف ما کان من وارد این بحث نشوم، فقط می خواستم اشاره عابره ای بکنم، این راهی را که ایشان رفتند این امر واقعی است، نمی خواهم بگویم امر، بالاخره نماز حتما طهارت یک خصوصیتی دارد که نماز باید با این خصوصیات باشد، حالا بیایید بحث های علت و معلول و شرط و فاعلیت فاعل، این بحث ها را بکنید یا به جای این اصلا بگویید مبادی جعل، خلاصه اش بکنید یا مثل آقایان اشاعره که می گویند نه، علتش عبارت از اراده خداست، خدا خواست شد، نخواست نمی شد تمام شد، نماز با طهارت چه ربطی دارد ما کاری به ربطش نداریم، خدا فرمود نماز با طهارت بخوان شد، فرمود نخوان نمی شود، نکته اش همین است، آنی که مرجع اش است اراده حق است، آن مرجع امر واقعی ملاکات واقعی نیست، دقت فرمودید؟ ما هم می گوییم آقایان بیایید در تفسیر اصولی یک تفسیری را بدهیم که به همه مبانی بخورد، اگر از این راه برویم اضافه بر این که خلاف متعارف شیعه است، خلاف متعارف مسلمین است اضافه بر آن ما راهی بهش نداریم، این راهی را که ایشان رفتند راهی بهش نداریم، علی ای حال ما الان به این مقدار اکتفا می کنیم، دیگه کلمات ایشان را تا آخر چون می گویم خیلی طولانی شده و بحث طولانی شده، این که یک ارتباطی هست قابل انکار نیست، عرض کردیم اشاعره اصلا ارتباط را منکر شدند، آن راه هم انصافا قبول کردندش خلاف ظاهر است. من چند بار عرض کردم ببینید در ظاهر آیه مبارکه إن الله اشتری من المومنین اموالهم و انفسهم بأن لهم، این باء آورده، بأن لهم الجنة، خب در لغت عربی بعث هذا بكذا مقابله فهمیده می شود،

.....

متعارف لغت عربی است، خود ابن هشام اشعری است، قائل به مقاوله نیست، ایشان قائل به وعد و وعید نیست، خود آیه که رسیده توجیه می کند، خب چرا انسان یک زیر بنای ذهنی پیدا بکند بعد توجیه بکند، بگوییم ظاهرش این است که بهشت در مقابل عمل است، حالا این مقابله به چه نحوی است، به لطف الهی است، به استحقاق است، به وعد است، به وعید است، نه این که برویم ظاهر کلام را عوض بکنیم، این که اقم الصلوة لدلوك الشمس هر انسانی می فهمد، إذا زالت الشمس فصل، خب می فهمیم که زوال تاثیر دارد، حالا این نحوه تاثیر چجوری است ما فعلا در اصول دنبال این بحث نیفتیم، ما اصل این مبحث را بگیریم، ظاهر این حدیث إذا زالت الشمس فصل یا فصلوا، ظاهر این حدیث این است که زوال تاثیر دارد، این ظاهر است، حالا نحوه تاثیرش، نحوه اثر گذاریش، ملاکاتی دارد؟ علت است؟ معلول است؟ سبب است؟ معد است؟ آن یک بحث دیگری است که اصلا به این جا مربوط نمی شود، ما بحث اصولی را محض در این جهت بکنیم.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين